

سفر به بصره

* چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم

* به سبب بی لباسی و درماندگی به دیوانه ها شبیه شده بودیم.

چون : وقتی که ، پیوند وابسته ساز * برهنگی : لخت بودن؛ بی پوشاک بودن ، عریانی

* عاجزی : عاجز بودن؛ ناتوانی؛ درماندگی * مانده : شبیه

* تشبیه : یم (ناصر خسرو و برادرش) : مشبه ، دیوانگان : مشبه به ، مانده : ادات تشبیه ، برهنگی و عاجزی : وجه شبه
* توجّه : صفت ساده + ی (= مصدری ، به معنی بودن) ← اسم مشتق ، مانند برهنگی ، عاجزی ، سردی ، خوبی ، زشتی و ...

* و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم : سه ماه بود که موی سر را نتراشیده بودیم

* ومی خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه

پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما.

* و می خواستیم که وارد گرمابه شویم شاید که گرم شویم ؛ زیرا هوا گرم بود و لباس نداشتیم و من و برادرم هر کدام لنگی کهنه پوشیده بودیم و لباس پشمین ضخیمی به سبب سردی هوا بر پشت خود بسته بودیم .

* در رویم: داخل شویم. * باشد که : شاید ، ممکن است * جامه : لباس

* لنگ : ازار، پارچه ای که در حمام به دور بدن می پیچند * مراعات نظیر : جامه ، لنگ ، پلاس

* پلاس : جامه ای پشمین و سترکه درویشان می پوشند. ، نوعی گلیم * سستبر: سفت ، محکم ، ضخیم ، کلفت

* گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ گفتم اکنون چه کسی به ما اجازه ورود به حمام خواهد داد؟

* که : چه کسی * را : به * گذارد : اجازه ی ورود خواهد داد

* خورجینگی بود که کتاب در آن می نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرما به بان

دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.

* کیسه ی پشمی کوچکی داشتم که کتاب را در آن می گذاشتم ، آن را فروختم و از قیمت آن چند درم سیاه بی ارزش در کاغذی قراردادم تا به گرمابه بان بدهم تا شاید که به ما اندکی بیش تر اجازه دهد که در گرمابه بمانیم که چرک و آلودگی را از بدن پاک کنیم.

خورجینک: خورجین کوچک، کیسه ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان.

* بهاء (عربی) : روشنی؛ درخشندگی ، رونق، زیبایی؛ نیکویی. * بهاء : قیمت ، ارزش ، نرخ

* درمکی : درم - ک تصغیر یا کوچکی * درم : درهم ، سکه ی نقره * درمکی چند سیاه : چند درم سیاه بی ارزش

* توجّه : « چند » صفت مبهم و وابسته ی پیشین است ؛ آمادرمتون کهن بعد از هسته یا موصوف خود هم قرار می گرفت .

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی برو کتابی چند

* چون آن درمک ها پیش او نهادم، در ما نگریست ؛ پنداشت که ما دیوانه ایم.

* وقتی آن سکه های نقره را نزد او گذاشتم به ما نگاه کرد و پنداشت که ما دیوانه هستیم . * پنداشت : فکر کرد ، گمان کرد

* گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند». و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم .

در رویم : وارد شویم ... نگذاشت : اجازه نداد که ما وارد حمام شویم.

* از آن جا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتم. کودکان بر در گرمابه بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم.

* خجالت : شرمساری ، شرمزدگی ، شرمندگی * به شتاب : تند ، سریع دیوانگانیم : دیوانگان هستیم

***درپی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند. ما به گوشه ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می نگرستیم.**

*در پی ما افتادند: دنبال ما راه افتادند *بانگ می کردند: فریاد می کشیدند *باز شدیم: رفتیم، پناه گرفتیم

*دنبال ما راه افتادند و سنگ می انداختند و فریاد می کشیدند. ما به گوشه ای رفتیم و با شگفتی به کار دنیا نگاه می کردیم.

***و مکاری از ما سی دینار مغربی می خواست، و هیچ چاره ندانستیم.**

*و کرایه دهنده ی شتر بابت کرایه ی شتر سی دینار مغربی از ما طلب داشت و ما هیچ چاره ای نداشتیم.

*مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ را کرایه می دهد یا کرایه می کند. *دینار: سکه ی طلا

*مغربی: متعلق به کشور مغرب (مراکش) *هیچ چاره ندانستیم: چاره ای به ذهن ما نمی رسید، درمانده بودیم.

*دینار مغربی: نوع مرغوب دینار و طلا بوده است.

***جز آن که وزیر ملک اهواز که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند.**

*ملک: پادشاهی، خداوند *ملک: سرزمین؛ مملکت، کشور، پادشاهی *وزیر ملک اهواز: وزیر سرزمین اهواز

***مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب و هم گرمی تمام، به بصره آمده بود**

*انسان شایسته ای بود و در شعر و ادب، دانش و معرفت داشت و هم بسیار بخشنده بود، به بصره آمده بود.

اهل: شایسته و سزاوار *گرم: جوانمردی؛ بزرگواری، بخشش *گرمی تمام داشت: بسیار سخاوتمند بود

*فضل: دانش، معرفت، کمال و رُحان، مقابل نقص

*من که فضلی ندارم و در درجه ی ایشان نیستم. // او مردی است در فضل و علم و عقل و ادب یگانه ی روزگار. (تاریخ بیهقی).

***پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود او را با وزیر صحبتی بودی.**

*پس در آن حال درماندگی با مردی ایرانی که او هم از اهل دانش و معرفت بود، آشنا شده بودم او با وزیررفت و آمد و دوستی داشت

*پارسی: ایرانی *صحبت: هم نشینی *بودی: می بود، ماضی استمراری

***و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر باز گفت.**

*و این مرد ایرانی هم فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت که به حال من رسیدگی کند. سرگذشت و حال مرا به وزیر گفت.

*دست تنگ: کنایه از فقیر و محتاج *وسعت: گشادگی، گشادی، فراخی *وسعتی نداشت: کنایه وضع مالی خوبی نداشت

*مرمت: اصلاح و رسیدگی *احوال: حال ها، وضع ها، کار و بار، سرگذشت بازگفت: گفت، بیان کرد

***چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی».**

*وقتی وزیر سرگذشت مرا شنید؛ مردی را با اسبی نزد من فرستاد و دستور داد «بهامان وضعیتی که هستی سوار اسب شو و نزد من بیا»

*نزدیک: نزد، پیش *چنان که هستی: در همان حال که هستی، همین الان *برنشین: سوار شو

***من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم؛ رقعه ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم»**

*من به سبب ناخوشی و عُریانی خجالت می کشیدم و شایسته ندیدم که به نزد او بروم، نامه ای نوشتم و عذرخواهی کردم و گفتم که بعد از

این زمان، به خدمت شما می رسم. *بدحالی: بدی وضع و حالت، ناخوشی *رقعه: نامه

***و غرض من دو چیز بود: یکی بی نوایی؛ دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه ای است زیادت.**

*و هدف من دو چیز بود: یکی تنگدستی و نداشتن لباس مناسب، دوم با خود فکر کردم که این نکته به ذهن او برسد من در علم و دانش

مرتبه ی بالایی دارم.

*** غرض : هدف ، نشانه** *** بی‌نواپی : تنگدستی ، نداری** **زیادت : زیاده ، افزونی ، بیشی**

*** مرا در فضل مرتبه ای است زیادت :** « را » تغییر فعل ، « را » است : = درمعنی « داشتن »

*** گاهی فعل اسنادی ؛ بین موصوف و صفت بیانی ، فاصله می اندازد .** ← مرتبه ای است زیادت = مرتبه ای زیاد است .

*** تا چون بر رُقعهِ ی من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلیت چیست ، تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم .**

*** هنگامی که بر متن نامه ی من آگاه شود ، می سنجد که شایستگی من چه اندازه است . تا وقتی که به نزد او می روم خجالت نکشم**

*** رُقعهِ : نامه** **قیاس : سنجیدن ، اندازه گرفتن** *** اهلیت : شایستگی ، لیاقت**

*** « را » :** نشانه ی فک اضافه یا بدل از کسره ی اضافه است ؛ یعنی ، بین مضاف و مضاف الیه جدایی می اندازد .

*** مرا اهلیت چیست : اهلیت من چیست . اهل : مضاف ، من : مضاف الیه**

*** در حال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید . از آن دو دست جامه ی نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم .**

*** فوراً سی سکه طلا فرستاد که این طلاها را برای پرداخت خرید لباس بدهید . از آن طلاها دودست لباس زیبا آماده کردیم و روز سوم به مجلس وزیر رفتیم .**

*** دینار : سکه ی طلا** *** بها : قیمت ، ارزش** *** تن جامه : لباس تن ، پوشش**

*** نیکو : زیبا ، پسندیده** *** جامه ی نیکو : لباس زیبا** *** ساختن : آماده کردن** *** سیوم : سوم**

*** مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن . ما را به نزدیک خویش باز گرفت .**

*** انسانی شایسته ، با فرهنگ ، دانشمند ، زیبارو ، فروتن ، دیندار و خوش سخن بود . ما را به نزد خودش مهمان کرد . (پذیرفت)**

*** اهل : شایسته** *** ادیب : با فرهنگ ، دانشمند ، بسیار دان** *** فاضل : حکیم ، خردمند ، دانا ، دانشمند ، دانشور ، عالم**

*** نیکو منظر : زیبارو ، خوش چهره** *** متدین : باایمان ؛ دین دار** *** باز گرفت : مهمان کردن . نگه داشتن**

*** و آن چه آن اعرابی گرای شتر بر ما داشت ، به سی دینار ، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند .**

*** هم چنین این وزیر دستور داد که سی دیناری که مرد عرب بابت کرایه ی شتر از ما طلب داشت ، به او بپردازند . و مرا از رنج پرداخت بدهی آزاد کردند .**

*** اعرابی : منسوب به اعراب ، عرب بیابانی ، صحرائشین** *** گرای : کرایه** *** آن رنج : منظور رنج پرداخت بدهی**

*** خدای ، تبارک و تعالی ، همه ی بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد ، بِحَقِّ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ .**

*** خداوند بزرگ و بلندمرتبه ، همه ی بندگان خود را از درد و رنج بدهی و وام رهایی بدهد . به حقیقت حق و اهل حق سوگند**

*** تبارک و تعالی : بزرگ و بلندمرتبه است خداوند** *** فَرَجٌ : گشایش ، رهایی** *** دین : قرض ، بدهی**

*** دهد : فعل دعایی ، معادل بدهد ، ساختار فعل دعایی « بن مضارع + ا + د »**

*** و چون بخواستیم رفت ، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد .**

*** وزمانی که خواستیم برویم ، ما را با هدیه و نعمت دادن و بزرگ داشتن و احترام از راه دریا به ایران فرستاد .**

*** بخواستیم رفت : خواستیم برویم** *** اکرام : بزرگ داشتن ، احترام کردن** *** گسیل : روانه کردن ؛ فرستادن**

*** انعام : نعمت دادن ؛ بخشیدن چیزی به کسی از راه نیکوکاری ، بخشش شخص بزرگ به کوچک تر از خود**

*** چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم . از برکات آن آزادمرد ، که خدای ، عزوجل ، از آزادمردان خشنود باد .**

*** چنان که از خجستگی و مبارکی وجود آن انسان جوانمرد ، که خداوند توانا و بزرگ از آزادمردان خشنود باشد با احترام و آسایش به ایران رسیدیم .**

*** کرامت:** سخاوت، جوانمردی، بخشندگی *** فراغ:** آسایش، آسودگی *** برکات:** افزایش و زیادت و نیکبختی ها
*** آزادمرد:** جوانمرد، اصیل، نجیب *** عزوجل:** توانا و عزیز و بزرگ است. دو جمله ی عربی است که هر یک مرکب است از فعل ماضی و ضمیر مستتر «هو» که فاعل آن است. این دو جمله در زبان فارسی، جمله ی معترضه هستند و به شکل صفت معنی می شوند.

*** بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرما به شدیم که ما را در آن جا نگذاشتند. چون از در رفتیم، گرمابه بان و هر که آن جا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم، ودلّاک و قیّم در آمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلّخ بر پای خاسته بودند و نمی نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم.**

*** دنیاوی:** منسوب به دنیا؛ دنیایی *** بعد از آن که حال دنیاوی نیک شد:** بعد از آن وضع مالی ما خوب شد.
*** شدیم:** رفتیم *** ما را در آن جا نگذاشتند:** به ما اجازه ورود به حمام را ندادند، ما را راه ندادند.
*** چون از در رفتیم:** همه وقتی از در وارد شدیم *** چندان که ما در حمام شدیم:** تا آن زمان که مابه حمام رفتیم.
*** دلّاک:** کیسه کش حمام، مشّت و مال دهنده *** قیّم:** سرپرست، در متن، به معنی کیسه کش حمام آمده است.
*** مسلّخ:** رخت کن حمام *** جامه:** لباس، پوشش
*** تضاد:** در آمدند و بیرون آمدیم، بر پای خاسته بودند و نمی نشستند
*** و دلّاک و قیّم در آمدند و خدمت کردند:** مشّت و مال دهنده و کیسه کش حمام وارد شدند و تعظیم و احترام کردند.

*** و در آن میانه [شنیدم] حمامی به یاری از آن خود می گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می گویی، ما آ [نا] نیم که پلاس پاره ها بر پشت بسته بودیم».** آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار - **جَلَّ جَلالُه و عمّ نوالُه** - ، ناامید نباید شد که او - **تعالی** - رحیم است.

*** میانه:** بین *** یاری:** دوستی *** آنان اند:** آنان هستند *** فلان:** صفت مبهم
*** فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم:** فلان روز ما اجازه ی ورود به حمام را به آن ها ندادیم.
*** تازی:** عرب؛ *** زبان تازی:** زبان عربی *** خجل:** شرمنده
*** پلاس:** جامه ای پشمین و ستبر که درویشان می پوشند.، نوعی گلیم *** عذرها:** عذرخواهی زیاد
*** این دو حال:** عذاب و خوشی، سختی و آسایش، فرج بعد از شدّت *** این فصل:** این بخش از کتاب
*** شدّت:** سختی *** فضل:** بخشش، لطف *** رحمت:** مهربانی، بخشایش
*** مراعات نظیر:** رحمت، فضل *** کردگار:** آفریننده، خداوند
*** از فضل و رحمت کردگار - جَلَّ جَلالُه و عمّ نوالُه - ناامید نباشید.**
*** از لطف بخشش و عطوفت خداوند - که شکوه او بزرگ و لطف او فرا گیر و گسترده است - نباید ناامید شد.**
*** تضمین:** **جَلَّ جَلالُه و عمّ نوالُه**

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معانی مختلف واژه ی «فضل» را با توجه به متن بنویسید.

الف) فضل: دانش، معرفت

... فضل داشت از شعرو ادب ... که هم از اهل فضل بود ... که مرا در فضل مرتبه ای است زیادت

ب) فضل: بخشش، لطف

... از فضل و رحمت کردگار ناامید نباید شد

۲- جدول زیر را کامل کنید

واژه	مترادف	هم خانواده
کَرَم	جوانمردی، بخشش، سخاوت، جود، بزرگواری، مهمان نوازی	اکرام، مکرمّت، کرامت، کریم
انعام	نعمت دادن، بخشش، بخشیدن، پاداش، هدیه، دهش	مُنعم، نعیم، نعمت
فَرَاغ	آسایش، آسودگی	فراغت، فارغ

۳- در زبان فارسی، کلمه ای اهمیت املائی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه ی زیر در آن باشد.

ع، ء	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ظ، ض	ث، س، ص	غ، ق
عاجزی، وسعت و...	اطّلاع	ابوالفتح و...	غرض، زیادتو...	اثر، پلاس و ...	فراغ و...
ادب، اهل و...	تازی، شتاب و...	اهمّیت و...	عذر، منظرو...	تصوّر و ...	قرض و ...

* اکنون از متن درس، واژه هایی را که این نشانه ها در آن ها به کاررفته اند، بیابید و بنویسید.

۴- واژه ها در گذر زمان، دچار تحوّل معنایی می شوند؛ برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه های مشخص شده را با کاربرد امروزی آن ها مقایسه کنید.

* ما را به نزدیک خویش باز گرفت. * گذشته: نگه داشتن، منزل داد، مهمان کردن * امروزی: پس گرفت

* به مجلس وزیر شدیم. * گذشته: رفتیم * امروزی: فعل اسنادی است و نشان دهنده ی دگرگونی و تغییر است.

* شوخ از خود باز کنیم * گذشته: پاک کنیم * امروزی: گشودن

۵- پسوند «کاک» در واژه ی خُورجینک در چه معنایی به کاررفته است؟ دو نمونه ی مشابه در متن درس بیابید.

به معنی کوچک است و آن را در دستور زبان فارسی (-ک تصغیر) می گویند. نمونه از درس: دَرَمَک، دَمَک

قلمرو ادبی

۱- در متن درس، نمونه ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.

* تشبیه: یم (ناصر خسرو و برادرش): مشبه، دیوانگان: مشبه به، مانده: ادات تشبیه، برهنگی و عاجزی: وجه شبه

۲- دو ویژگی نثر ناصر خسرو را بنویسید و برای هر یک ع از متن درس نمونه ای بیاورید.

۱- کوتاهی جملات: بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرما به

شدیم که ما را در آن جا نگذاشتند. چون از در رفتیم، گرمابه بان و هر که آن جا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند

چندان که ما در حَمَام شدیم ، ودَلَاک و قِیم در آمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مَسَلخ بر پای خاسته بودند و نمی نشستند ، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم .

۲- صداقت و صمیمیت : چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و می خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما.

۳- توصیف دقیق جزئیات : مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدیّن و خوش سخن.

قلمرو فکری

۱- چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت ؟

به دو دلیل : ۱- به دلیل برهنگی و تنگ دستی خجالت می کشید.

۲- وزیر با خواندن نامه از شایستگی های او در علم و دانش آگاه شود.

۲- معنا و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.

* دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مَرَمَتی کند.

فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت که به حال من رسیدگی کند.

* چون بر رُقعه ی من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلِیت چیست .

هنگامی که از متن نامه ی من آگاه شود ، می سنجد که شایستگی من در علم و دانش چه اندازه است.

۳- بیت زیر ، با کدام قسمت متن ارتباط معنایی دارد؟ توضیح دهید

چنین است رسم سرای دُرُشت گهی پشت به زین گهی زین به پشت» فردوسی

باقسمت به گرمابه رفتن ناصر خسرو و برادرش در دو زمان متفاوت، یکی زمانی که سرو وضع مناسبی نداشتند

«زین به پشت» و یکی زمانی که سرو وضع مناسبی داشتند «پشت به زین بودن»

۴- چگونه از پیام نهایی درس می توانیم برای زندگی بهتر بهره ببریم ؟

این که هر گاه انسان دچار سختی و تنگدستی و مشکلی شد نباید ناله وزاری و فغان کند، بلکه باید از خداوند کمک بخواهد و هیچ گاه از فضل و رحمت خداوند مهربان نیز ناامید نشود.